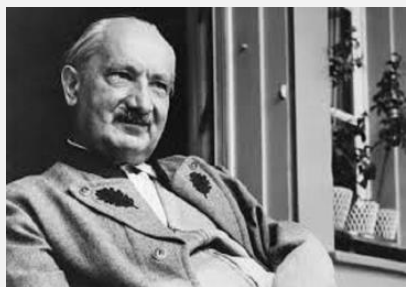


هایدگر تفکر یونانی را امری ایدئال نمی‌داند

گاهی اهتمام هایدگر به تفکر یونانی را اهتمامی نوستالژیک می‌خوانند؛ باید گفت که هایدگر، تفکر یونانی را امری ایدئال نمی‌داند و بازگشت به اندیشه یونانی را تازه مرحله‌ای آغازین برای گذر می‌داند.



گاهی اهتمام هایدگر به تفکر یونانی را اهتمامی نوستالژیک می‌خوانند؛ باید گفت که هایدگر، تفکر یونانی را امری ایدئال نمی‌داند و بازگشت به اندیشه یونانی را تازه مرحله‌ای آغازین برای گذر می‌داند.

به گزارش خبرنگار مهر، مجید کمالی پژوهشگر فلسفه در یادداشتی به نسبت هایدگر با یونان پرداخته است:

در این نوشته مختصر، می‌خواهم این نکته را بگویم که در اندیشه هایدگر، برخلاف برخی گفته‌ها، نوستالژی یونان وجود ندارد. می‌دانیم که تفکر یونان باستان جایگاه ویژه‌ای در اندیشه هایدگر دارد؛ بویژه نگاه متفاوت او به این دوره به بحث‌های انتقادی زیادی از جمله نحوه فهم و ترجمه‌اش از گزاره‌های به جا مانده از متفکران یونانی دامن زده است. به عنوان مثال، ترجمه تفسیرهای او از برخی اندیشمندان یونانی، بویژه افلاطون و ارسطو در کتاب دوره جوانی‌اش «سوفیست افلاطون» بسیار خلاف آمیز عادت است.

اما صرف نظر از این بحث، گاهی اهتمام هایدگر به تفکر یونانی را اهتمامی نوستالژیک می‌خوانند؛ باید گفت که هایدگر، تفکر یونانی را امری ایدئال نمی‌داند و بازگشت به اندیشه یونانی را تازه مرحله‌ای آغازین برای گذر به ساحتی دیگر و آغازی دیگر برای تفکر می‌داند. در اینجا صرفاً نکاتی مختصر برای روشن‌تر شدن نحوه فهم هایدگر از یونانیان را بیان می‌کنم. در هایدگر، رجوع به متفکران یونانی، بازگشتی ساده و صرفِ مطالعه‌ای در تاریخ اندیشه نیست.

از نظر او، در اندیشه یونان باستان، اولین تکانه‌ها و سرآغازهای تفکری که بعدها متافیزیک خوانده شد، رخ می‌دهد، در عین حال، در دقایق پیشاسقراطی افلاطونی تفکر یونانی، می‌توان لحظات آغازین تری را یافت؛ یافتی که شاید ما را به آغازی «دیگر» رهنمون شود. بنابراین می‌بینیم که هایدگر، از پس این مطالعه تاریخی، به دنبال بررسی امکانِ آغازی دیگر در تفکر نسبت به آنچه در و با متافیزیک رخ می‌دهد، است. با توضیحاتی دیگر، این نکته را روشن‌تر بیان می‌کنم.

در دوره معاصر، دو برداشت کلی درباره نسبت مدرنیته با اندیشه یونان باستان قابل شناسایی است: ترقی و پیشرفت یا اضمحلال و نابودی. طبق برداشت نخست، سرآغازهای یونانی تفکر، نهایتاً و قطعاً به مدرنیته می‌توانست راه ببرد؛ از این حیث، از یکسو، اندیشه یونانی در واقع مرحله آغازین و اولیه مدرنیته است و از سوی دیگر، امکانِ آغازی دیگر در سرآغازهای یونانی نهفته نیست. بر اساس برداشت دوم، مدرنیته ساحتی است که نظم و هارمونی یونانی در آن از دست می‌رود و باید برای یازبایی و احیا آن کوشید.

باید توجه داشت که هر دوی این برداشت‌ها با وجود اختلافشان در تفسیر این نسبت، نگاهی آرمانی به یونان دارند؛ چه یونان را مرحله کودکی و بلاتقصیر مدرنیته بدانیم و چه آن را نظم و هنجار از دست رفته‌ای بدانیم که باید در پی احیایش بود، در هر صورت یونان را ایدئالیزه کرده ایم. این نگاه ایدئالیزه همان نگاهی ست که به طور سنتی در تفاسیر کلاسیک از سنت یونانی در اروپا رواج داشته است. تفسیر هایدگر هیچیک از این دو برداشت را بر نمی‌تابد. تلقی او از یونان نزدیک به نظر نیچه و به ویژه هولدرلین است.

در اندیشه هایدگر، نه نوستالژی یونان به معنای کلاسیک آن و نه نفی تکنیک و تکنولوژی به منظور تکریم حیات یونانی در کار نیست؛ اینگونه می‌گوییم: او با تشخیص هولدرلینی مخاطره تکنولوژی، به سراغ یونانی بیشتر بربری آن چنان که در نیچه می‌بینیم و نه تفسیر کلاسیک می‌رود؛ و همه اینها برای فهم طور وجودی «عهدی دیگر» و «آغازی دیگر» است؛ عهدی دیگر نسبت به طور متافیزیکی تفکر که با افلاطون آغاز می‌شود و با هگل و نیچه به تمامیت می‌رسد.

غرب در تفکر هایدگر، ساحتِ رخدادِ تاریخی است که مسبوق به تفکر یونانی است؛ این تاریخ از یکسو داعیه اندیشه و سخن گفتن درباره وجود موجود را دارد و از سوی دیگر، امکانِ علم و تکنیکِ مدرن را فراهم آورده است. همچنین می‌توان گفت که اروپا کشورهایی که به لحاظ جغرافیایی در غرب قرار دارند در این فراشد تاریخمند اندیشه، تازه آغاز به غربی شدن می‌کنند و به عبارتی غربی می‌شوند؛ به همین معناست که تمامیتِ عالم ذیل اسمِ غرب، به نحوی یکپارچه و سیاره‌ای، غربی می‌شود.

از این منظر، یونان بیشتر از آنکه در پس ما باشد، پیشارو و آینده ماست و غرب درون این آینده است؛ ما در سپیده دم این آینده که هنوز ناندیشیده است، قرار داریم. همین نکته است که اندیشه هایدگر را از هگل جدا می کند؛ چه اینکه از نظر هگل، یونانیان هنوز به حقیقت نرسیده بودند و تازه در و با اندیشه هگل است که حقیقت تمامیت می یابد؛ نزد هایدگر، این «نه هنوز» کماکان ادامه دارد و همین است که ما را به تأمل در تفکر پیشاسقراطی افلاطونی و ساحات آغازین تر اندیشه یونانی فرا می خواند.